

نشست علمی تخصصی هنر، معماری و شهرسازی عصر پنجشنبه‌ها

زمان: پنجشنبه‌ها ۳۰ بهمن ماه ۱۳۹۹

عنوان: کانسپت در معماری

اعضای میزگرد: دکتر مه تیام شهبازی، مهندس نگاه تقی بلگو، مهندس محمدمیر کرامت و دکتر محمدمهدی محمودی

چکیده‌ای از سخنرانی‌ها:

محمودی: سلام عرض می‌کنم، نشست‌های علمی و تخصصی هنر، معماری و شهرسازی که پنج‌شنبه‌ها یک هفته در میان در اینستاگرام مجله‌ی ایوان، کانال اندیشکده هرم پی، آپارات و یوتیوب پخش می‌شود در این نشست که یکصد و پنجاه و سومین نشست است با موضوع کانسپت در معماری در خدمت سه بزرگوار هستیم: سرکار خانم مهندس تقی‌بیگلو، سرکار خانم دکتر شهبازی و جناب آقای مهندس کرامت.

در جلسه قبل موضوع ما اسکیس در معماری بوده است که بحث‌های عالی در باب آن انجام شد و اسکیس در دانشکده‌ها، در محیط‌های آکادمیک و حتی در محیط‌های حرفه‌ای چه کارایی و چه جایگاهی دارد. این بار در خصوص موضوعی صحبت می‌کنیم که بسیار به موضوع قبلی نزدیک هست.

اولین سؤال را مطرح می‌کنم. اینکه از نظر شما بزرگواران کانسپت در معماری چه تعریفی دارد؟ در مراحل معماری در چه نقطه‌ای حضور مبحث کانسپت پررنگ‌تر می‌شود و نظر شماها را بشنویم. با خانم مهندس تقی‌بیگلو شروع می‌کنیم در خدمت شما هستیم.

تقی‌بیگلو: سلام خدمت شما عرض می‌کنم و خیلی خوشحالم که امروز در کنار شما هستیم. از جلسات شیرین اندیشکده هرم پی جلسات دوستانه و حرفه‌ای که در واقع هر دو بعد را کنار هم داشته است خیلی خاطرات خوش دارم و از آقای محمودی بابت فکر قشنگ و پیگیری‌های مستمر و هدف‌مندشان بسیار سپاسگزارم. کانسپت را این‌گونه آغاز می‌کنم که ایده مطرح‌شدن مفهوم به‌عنوان کانسپت از دهه شصت شروع می‌شود. جایی که هنرمندان به این نتیجه می‌رسند هنر قرار نیست تنها برای هنر باشد. هنر قرار است به‌نوعی به میان اجتماع، تمامی طبقات کشیده شود و با تمام مسائل اجتماعی درگیر شود و حرفی برای گفتن و یا سؤالی برای مطرح کردن داشته باشد. ذهن‌ها را فعال کند و بتواند مخاطبش را بیشتر زمان‌ها غافل‌گیر یا هیجان‌زده کند و یا حتی به تعمق وادار کند. این مفهوم کلی کانسپت و حدودش که ما به دنیای هنر ارتباطش می‌دهیم است اما کانسپتی که ما در معماری راجع به آن صحبت می‌کنیم نمی‌توانم بگویم حتی یک ایده‌ی نویی هست چرا که معماری‌های تمام جهان از گذشته‌های دیرباز هیچ وقت صرفاً برای یک منظور حداقلی ساخته نشده است. خیلی وقت‌ها آرزوها، اندیشه‌ها و فلسفه‌ای پشت این معماری‌ها بوده است که به‌نوعی ما می‌توانیم بگوییم معماری کانسپت‌چوئال یک پدیده دیرین است و یک پدیده نوینی نیست.

ولی الان که بخواهیم بگوییم کانسپت دقیقاً چیست، من ترجیح می‌دهم خیلی نگویم دقیقاً چیست ولی بگویم چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست؟ فکر می‌کنم یک چیزی را خیلی جدی بخواهیم تعریفش کنیم در اصل مفهوم موضوع مرده می‌شود و از داینامیک و پویایی بازمانده می‌شود.

کانسپت در واقع یک ایده پنهان، یک فلسفه، یک باور، یک آرزو و یک طلبی هست که در دل معمار برای حل یک مسئله هست، مسئله‌ای که تازه است، یا اینکه تابه‌حال به آن پاسخی داده نشده است و یا حتی می‌تواند یک دل‌مشغولی شخصی باشد و از یک‌بخشی از درونیات معمار نشئت بگیرد. این اندیشه‌ی پنهان در واقع به عنوان یک هدایتگری می‌تواند تمام بخش‌های طراحی را به‌پیش ببرد. به زبانی دیگر این‌طوری می‌خواهم بگویم که شما وقتی مداد را دستتان می‌گیرد و طراحی را آغاز می‌کنید، بسیار فضا باز است. گاهی

خیلی وقت‌ها باز بودن این فضا باعث می‌شود که شروع کردن طراحی در آغاز کار هم مخصوصاً برای معماران کم تجربه‌تر حتی دشوار است. در واقع کانسپت آن سؤال درستی است که وقتی ما قلم به دست می‌گیریم می‌خواهیم به آن سؤال پاسخ دهیم، بنابراین یک سازمان دهنده و نظم‌دهنده برای تفکر من می‌شود و تفکر من را از عادت‌ها، تکرارها و دانسته‌ها به وادی نادانسته‌ها می‌برد، خلاقیت چگونه خواهد بود؟ هرچه این تفکر بنیادی‌تر، عمیق‌تر، سؤال جدی‌تر و مفهوم دارتری باشد و در کنار آن معمار هم این قدرت را داشته باشد که به‌خوبی پاسخگوی و راه‌حل‌های معماران برای این سؤال پیدا کند نتیجه‌ی این کار یک معماری موفق‌تری می‌شود. در واقع این را می‌خواهم بگویم که کانسپت منجر می‌شود به اینکه ما یک معماری داشته باشیم که این معماری مخاطبش را به تأمل وادارد، به وجد و ستوه بیاورد و به همان حسی که معمار در درونش بوده منجر کند. آن رفتاری که ما می‌خواهیم در فضا اتفاق بیفتد را یک کانسپت خوب می‌تواند از مخاطبش بگیرد یعنی رفتار و عکس‌العمل آدم‌ها را با یک کانسپت خوب می‌توانیم بسازیم. از این جهت من فکر می‌کنم بسیار داشتن یک کانسپت قوی و خوب هدایتگر است و به جرات می‌توانم بگویم خلاقانه‌ترین بخش طراحی معماری داشتن یک کانسپت عمیق، معنی‌دار و اصیل هست.

محمودی: مطلب جالبی که اشاره کردید آن ایده‌ی پنهان و آرزوی معمار برای حل مسئله که شامل همه بخش‌ها هم می‌شود و مهم‌ترین بخش طراحی برای خلاقیت است. خانم دکتر شهبازی نگاه شما در خصوص کانسپت چه هست.

شهبازی: عرض سلام دارم و تشکر از شما بابت بستر مناسبی که فراهم کردید که در مورد موضوعات مختلف ما بتوانیم بحث و همفکری داشته باشیم. موضوعی که هست و من عموماً سر کلاس‌ها به آن اشاره می‌کنم در مورد کانسپت و ایده و حتی تفاوت این دو مفهوم با یکدیگر این است که ما اگر بخواهیم راجع به اندیشه‌ی طراحان صحبت کنیم به‌صورت کلی در مورد معمارها می‌توانیم این نظر داشته باشیم که اندیشه‌ی طراحان متفاوت از اندیشه دانشمندان، یک اندیشه شهودی و اندیشه خود بنیان هنرمندان است. اگر ما بخواهیم سازوکار آن را متوجه شویم به لایه‌های پنهانی آن باید نفوذ پیدا کنیم.

یک کانسپت معنای لغوی‌اش را هم اگر بخواهیم از لاتین به فارسی برگردانیم به معنای مفهوم هست. فکر یا مفهومی که ستون فقرات و بنیان یک پروژه‌ای را تشکیل می‌دهد و آن را به سمت جلو سوق می‌دهد، یعنی ما در فرایند طراحی پروژه از کانسپت به‌عنوان ستون فقرات پروژه می‌توانیم یاد کنیم و حتی می‌توان گفت به نوعی برنامه پیشبرد پروژه است. که به‌صورت متداوم در طی فرایند طراحی مورد جستجو قرار می‌گیرد. معادل‌هایی برای کانسپت در نظر گرفته‌اند مفهوم، نظریه، تئوری، فلسفه، اعتقاد و باور این‌ها مفاهیمی هست که برایش ذکر کردند. البته من در مورد مفهوم کانسپت یک سری انتقادات دارم که در فرایند بحثی که پیش خواهیم برد به آنها اشاره می‌کنم. ممنون من توضیحات کلی در مورد کانسپت داشتم و دوست دارم نظر مابقی دوستان را هم بدانم.

محمودی: جالب خانم دکتر شهبازی شما اشاره کردید که می‌تواند مفهوم، ایده و نظریه باشد و خانم مهندس تقی‌بیگلو هم همین صحبت‌ها را داشتند که معنی‌اش چیست می‌تواند آرزو، آن ایده‌ی پنهان باشد و به همین دلیل من تصورم این است که چرا با اینکه تا این حد لغت‌های مختلف هست که همه‌ی آنها هم درست است باز ما همان لغت کانسپت را به کار می‌بریم. گویا هنوز نتوانستیم که یک لغتی را پیدا کنیم که در زبان فارسی معنای کانسپت را داشته باشد و شامل تمام این لغاتی که شما دو بزرگوار اشاره کرده‌اید بشود. می‌خواهم اگر بشود نظر آقای مهندس کرامت راهم بدانیم که آیا شما هم با همین نگاه می‌بینید؟ (کانسپت در معماری). چون خانم مهندس تقی‌بیگلو در ابتدا اشاره فرمودند کانسپت در هنر از دهه شصت بوده و چگونه بوده است و الان از دیدگاه شما کانسپت در معماری چه چیزی هست؟

کرامت: بله. من به‌نوبه‌ی خودم هم خیلی تشکر می‌کنم و سلام عرض می‌کنم خدمت دوستانی که این برنامه را می‌بینند و جناب دکتر محمودی به خاطر تلاش‌های ارزشمند فرهنگی‌شان در عرصه‌ی اندیشکده‌ی هرم پی که این سلسله نشست‌ها را دارند و ما بارها از آن استفاده کردیم. بله این بزرگواران عزیز که صحبت کردند بسیار خوب وارد بحث شدند و مفاهیم درستی را که از بحث کانسپت مطرح کردند من هم قبول دارم و کاملاً درست است. در مورد معماری مرحله‌ای که ذهنیت یک معمار برای پاسخ به یک نیاز معماران

عینیت‌هایی را پیدا می‌کند و در ذهنش برای پاسخ به آن سؤالات اصلی که خانم مهندس تقی‌بیگلو هم به آن اشاره کردند یک مفاهیمی در ذهنش ایجاد می‌شود، آن عینیت منتخب معمار که برای انتقال به دیگران و برای ایجاد دیالوگ به همکاری‌اش یا به کسانی که مخاطبش هستند آن عینیت را می‌آید و ثبت می‌کند آن یک کانسپت می‌شود برای اینکه بتواند کار معماری را ادامه دهد و برای اینکه پاسخ به نیاز معماران بدهد.

که این اتفاق چه زمانی می‌افتد بعد از معمولاً مطالعه، مشاهده و حالت‌هایی شبیه کشف شهود برای معمار پیش می‌آید که از مجموعه داده‌ها و اطلاعاتی که وجود دارد و تجربیات شخصی خودش و ذهنیتی که در مورد مسائلی مثل زیبایی، تناسبات و عملکرد و همه‌ی اینها دارد یک نقاط تلاقی‌ای در ذهنش به وجود می‌آید که تبدیل می‌شود به همان ذهنیتی که می‌تواند آن را خلق کند و آن را در معماری به‌عنوان اولین اثر خلق شده برای اینکه ادامه‌ی کارش را داشته باشد و به‌عنوان کانسپت در نظر می‌گیرد.

محمودی: هر سه بزرگوار اشاره کردید که کانسپت هم ایده، هم آرزوی پنهان و هم حل مسئله است که این خلاقیت و همه‌ی اینها در لغت کانسپت آمده است و خوشبختانه چون در زبان فارسی لغتی نداریم که همه‌ی اینها را پوشش دهد به دنبال لغتی برای جایگزین کردن هم نیستیم و کانسپت را قبول کرده‌ایم، که تمام این معانی را می‌دهد. خانم مهندس تقی‌بیگلو صحبت بعدی را شروع بکنیم که آیا یک کانسپت خوب معماری تا انتهای فرایند طرح باید کنار و در ذهن طراح باشد؟ یا در زمانی که طرح نهایی شد کانسپت کم‌رنگ می‌شود و از بین می‌رود، نظر شما چه هست؟

تقی‌بیگلو: آقای دکتر محمودی این سؤال شما دو واژه داشت که اگر آنها را عوض می‌کردیم و یا برمی‌داشتیم جواب سؤال فرق می‌کرد. یکی گفتید کانسپت خوب معماری که می‌توانستیم بگوییم کانسپت معماری و یکی گفتید تا ادامه‌ی فرایند طراحی معماری که ما باید بدانیم انتهای فرایند طراحی معماری کجا هست؟

ممکن است از نظر خیلی‌ها فرایند معماری بعد از کشیدن پلان‌ها، نماها و مقاطع ختم شده باشد ولی از نظر من فرایند معماری تا جایی هست که شما تا برای دستگیره‌ی در، هم تصمیم می‌گیرید و اگر بگوییم فرایند معماری این است بنابراین دیگر جایی باقی نمی‌ماند که بگوییم کانسپت در آن هست یا نیست. این دو لغت شما در این سؤال شبهه به وجود آورد.

من با این شروع می‌کنم که اولاً کانسپتی که خوب باشد و قدرتمند باشد قطعاً تا ادامه‌ی پروژه می‌ماند، ولی واقعاً یک معمار می‌تواند به‌جایی برسد که تا جایی از مسیر را با یک کانسپت پیش برود و بعد بفهمد فکر بهتری می‌تواند راهبر باشد. ممکن است که جهت را عوض کند و این به معنی این نیست که تا جایی از مسیر را با یک کانسپت آمده‌ایم و از آنجا به بعد را با یک کانسپت دیگری جلو می‌رویم، معمولاً این تغییر تفکر منجر به این می‌شود که ما در همان مراحل کلی هم قطعاً بازبینی‌هایی انجام دهیم. من آن چیزی را که در مورد کانسپت می‌خواهم دقیق‌تر به آن اشاره کنم در واقع کانسپت ایده‌ای هست که به پروژه‌ی ما integrate (یکپارچگی) می‌دهد.

اگر از این زاویه به آن نگاه کنیم متوجه می‌شویم که کانسپت خوب حتی اگر عوض شد باید در تمام بخش‌های پروژه عوض شود و کانسپت خوب نمی‌تواند در یک‌جایی دیگر قطع شود برای اینکه پروژه‌ی ما از یکپارچگی غافل می‌شود و پروژه‌ی ما دچار ناهمگونی، تضاد و التقاط می‌شود. ما اگر یک کار یکپارچه با یک هویت تعریف شده و مشخصی می‌خواهیم قاعدتاً باید کانسپت در تمام بخش‌های پروژه حضور داشته باشد.

دوست داشتم به چند تا نمونه کار اشاره کنم، یکی برج شارد از رنزو پیانو هست، یک فیلمی در خانه هنرمندان به نمایش گذاشته بودند که بسیار هم جالب بود. کارفرما که با رنزو پیانو رفتند در کافه‌ای تا باهم قهوه‌ای بخورند (فیگور بیشتر معماران این هست که بر روی دستمال سفره طراحی کنند) روی دستمال سفره قلم و خودنویسش را برداشت و یک برجی کشید که این برج باید در شهر لندن، در کنار رودخانه و حتی شاخص و landmark (نقطه عطف) چگونه و چطور باشد و بعد همان تصویری که روی دستمال سفره بود با قلم و خودنویس رفت و نشست روی تصویر پروژه‌ی اجرا شده و شما می‌دیدید که به چه دقتی که همه جزئیات، تناسبات، زوایا و حتی همان بخش سبک بالای برج عین همان اجرا شد. می‌بینید که یک معمار وقتی آن قدر تجربه دارد و قوی هست می‌تواند همان کانسپت

اولیه‌ای که روی دستمال سفره کشیده واقعاً با همان کیفیت تا انتها می‌رود این قدرت یک معمار است. ولی واقعاً شما نمی‌توانید از هر معماری توقع داشته باشید همان ایده اولیه و همان چیزی که اولین بار فکر می‌کند همان دیالوگ و مقطعی که اول می‌کشد همان را تا آخر برود و در بیاید. ممکن است نشود و اشکالی ندارد ما خیلی وقت‌ها با آزمون و خطا می‌رویم ولی داستانی که خیلی مهم است آن یکپارچگی نباید از بین برود.

چیزی که من خیلی دوست دارم راجع به آن صحبت کنم این است که (شاید در بخش آموزش که برویم در موردش بیشتر توضیح دهم) کسی که وارد حیطه معماری می‌شود خیلی مهم است گنجینه‌ی ذهنی‌اش را پر کند، کما اینکه کسی که وارد وادی ادبیات هم می‌شود خیلی باید متن ادبی و شعر خوانده باشد. همین‌طور است یک فرد در حیطه‌ی معماری هم فضا را خودش تجربه کند و امروزه متأسفانه ارتباطات مان‌همه با عکس، تصویر و نهایتاً فیلم هست. اگر شما در داخل یک فضای معماری قرار بگیرید و درک کنید تأثیر آن انرژی‌های فضا چیز دیگری است.

یکی از پروژه‌هایی که می‌خواهم راجع به کانسپت بگویم، کازا میلا از گائودی است. که شما وقتی می‌روید آن ایده خط‌های منحنی و نرمی که گائودی را دارد که معروف است و همه‌ی ما عکس‌هایش را دیده‌ایم. وقتی شما در آن فضا قرار می‌گیرید و آن حس و حالی که آن خط‌ها دارد. می‌بینید که چطور یک قاب درب چوبی، دستگیره درب و حتی تمام عناصر داخل فضا را باز همان حس و حال را دارد. منظورم این است که یک کانسپت تا چه حد در دل یک جزییات طراحی می‌تواند وارد شود و همه‌چیز را تحت تأثیر خود قرار دهد. می‌بینید که چقدر استادانه و هنرمندانه شکل گرفته‌اند، یعنی این جوری نبوده که پروژه از یک بخشی قطع شود.

مشکل ما الان این است که مهندسان یا ایده‌پردازان ما یا تنها نقاش‌اند (مثل شوخی‌هایی که با افراد فنی می‌کنند که می‌گویند شما مهندس نقاش هستید) و یا کار اجرایی انجام می‌دهند. در صورتی که معماری خوب زمانی پدید می‌آید که یک مهندس از همان ایده‌پردازی تا آخرین تصمیمات اجرایی را دخیل و تصمیم‌گیرنده باشد و احاطه داشته باشد. آن موقع هست که آن کانسپت در تمام مراحل پروژه امکان تبلور پیدا می‌کند و آن یکپارچگی که از یک اثر خوب معماری انتظار داریم مثل اتفاقی که در کازامیلا و سچیمیا ۲۱ افتاد و حتی آن چیزی که ما در برج شاردر می‌بینیم. اتفاقی که می‌افتد این است که آن یک اثر ماندگار می‌شود که هر نسلی و زمانی آدم‌ها وارد این اثر بشوند با آن سازنده ارتباط قلبی می‌گیرند مانند مسجد شیخ لطف‌الله که وقتی واردش می‌شوید و هیچ وقت این ساختمان کهنه نمی‌شود و لازم هم نیست شما مسلمان باشید که وارد آن فضا شوید و زیر گنبد خدا را حس کنید، هر کسی که وارد شود آن بوی حضور را حس می‌کند. این از چه پدیده‌ای اتفاق می‌افتد؟ از آنجا اتفاق افتاده است که یک معمار تمام مراحل حضور داشته و اثر شخصی معمار را در ریزترین و جزئی‌ترین بخش‌ها مانند جزییات طراحی و حتی در انتخاب رنگ‌های مواد در تمام مراحل هم می‌بینید. بنابراین به نظر من این لازمه‌ی یک معماری خوب است منوط بر اینکه معماران ما آن قدر قدرتمند باشند که بر تمام این حیطه‌ها مسلط باشند.

محمودی: خانم مهندس تقی‌بیگلو نمونه‌های داخلی گذشته و نمونه‌های معاصر جهان را با معماران‌شان اشاره کردید که کانسپت را از روز اول متوجه بودند همان ایده پردازی (حتی نقاشی که به طنز اشاره کردید)، هم اجرایی و هم جزییات مثل دستگیره هم هست، یعنی اگر روی آن دستمال سفره نقاشی کشیده شده سازه، عملکرد، جزییات داخلی هم دیده است. پس آن معمار که یک چنین کانسپتی را توانسته خلق کند در همان لحظه‌ی اول (همان صحبت خودتان که به ایده‌های پنهان و آرزو اشاره کردید، اشاره داشتید به حل مسئله‌ها یعنی عملکردی و زیبایی‌شناسی بوده است) همه‌چیز در ذهنش هست و بنابراین تغییری پیدا نمی‌کند. به نظر من آن دستمال سفره و آن ترسیمی که روی آن شده است آن را کامل‌تر می‌کند، برای بقیه‌ی افراد که در موقع طراحی سازه‌اش را بتوانند بهتر محاسبه کنند و یا تأسیساتش را بهتر بگذارند در صورتی که آن مکان و نوعش را دیده است و یا بتوانند قشنگ‌تر اجزایش بکنند یعنی در آن کانسپت همه‌چیز بوده ولی کمرنگ بوده است. هر هفته و یا همراه از زمان آن کانسپت که نقشه‌های اجرایی‌تر و بهتر می‌آید اجرا می‌شود، لایه‌هایش قوی‌تر شده است. من فکر می‌کنم عین همین هم در کانسپتی که در سر در دانشگاه تهران، یا ساختمان میدان

آزادی و یا آرامگاه بوعلی داریم همان کانسپت اولیه که طراح انجام داده است که آن به اجرا رسیده است. دیگر از بخشی از آن اتفاقی بدی نمی افتاده است که بخشی اضافه یا حتی اجرا نشود.

خانم دکتر شهبازی نظر شما چیست واقعاً یک چنین دیدگاهی روی کسانی که روی کانسپت از اول کار می کنند، آن دانش را دارند و همه جوانب را می بینند، شما هم به همین اعتقاد دارید؟

شهبازی: بله من ابتدای صحبت هایم گفتم که یک انتقاداتی نسبت به مفهوم کانسپت دارم. چون خود من در بخش آکادمیک هستم و بیشتر برخوردیم با دانشجویان در مورد طراحی هست و چیزی که من می بینم برخوردشان با مفهوم کانسپت مقداری غلط است مثلاً می گویند کانسپت خودم را یک گل قرارداده ام در حالی که به آن موضوع پروژه هیچ ارتباطی ندارد. اگر بخواهند در مقوله ی طراحی درست تر پیش بروند بهتر است که کانسپت را به عنوان همان بحثی که خانم مهندس تقی بیگلر اشاره کرده اند پاسخی به مسئله ی طراحی بدانند یعنی ما در طراحی با مسائل مختلفی مواجه هستیم که باید به آنها پاسخ بدهیم اما می توانیم بگوییم کانسپت در واقع معنا و دلیل محصول نهایی ما هست و شما اشاره کردید کانسپت می تواند تا انتها همراه طراح باشد یا نه. مثالی که می توانم برایش بزنم مثل کاشت یک بذر هست که رشد می کند، مثل یک گونه گیاه که از خیلی منابع مختلفی حاصل می شود و با رشد خودش تعداد قابل توجهی تغییرات و نتایج را حاصل می کند و ما کانسپت مان مثل دانه ی بذر می ماند که در حین رشد خودش تغییرات متفاوتی ممکن است ایجاد کند یعنی آن کانسپت اولیه در حین فعالیت پروژه متحول شده باشد و می توانم بگویم تنها مفهومی هست در پروژه که از ابتدا تا انتها دنبال می شود و به همان میزان اهمیتی که در ابتدای پروژه هست تا به انتها باقی می ماند.

محمودی: جالب است اشاره ای که کردید کانسپت در دوران زمان و کامل شدن خودش نه تنها پاک نمی شود بلکه پاک تر هم می شود. آقای مهندس کرامت اشاره کردند که بعضی ها فکر می کنند کانسپت می تواند گل باشد ولی نگاه شما سه بزرگواران این است که نه موضوعی مطرح می شود و آن باید حل شود و به عنوان کانسپت معماری ببینیم. نظر شما چه هست؟

کرامت: من هم بارها با این مسئله روبرو شده ام که درک درستی از همین واژه ی کانسپت در بین دانشجویان نیست و تصور دیگری دارند که مثال گل را هم خانم دکتر شهبازی زدند. آن چیزی که ما سه نفر حداقل به آن اعتقاد داریم و طرز فکر مشترکی راجع به این مسئله داریم. بحث فرایند ایجاد یک کانسپت را من هم عرض کردم که در واقع به نظر من مدیریت دقیق به کارگیری اطلاعات و داده ها توسط یک معمار هوشمند است به بیانی یک نوع مدیریت داده هست. این داده های مختلف می تواند مربوط به همان مسئله و سؤالی باشد که مطرح شده است و همان سؤال اصلی که خانم مهندس تقی بیگلر به آن اشاره کرده اند. وقتی این موضوع شکل می گیرد که اگر بخواهیم به واژه های که از نظر بیولوژیک هم هستند مثال زده باشیم شبیه کدهای ژنتیکی که در DNA هست در کانسپت تزریق می شود و من با احترام به فرمایش خانم مهندس تقی بیگلر، کانسپت ممکن است تغییر کند ولی اگر آن منبع درست باشد در راستای همان فکر طراحی رشد و کد ژنتیکی تکامل پیدا می کند.

قسمت هایی هم هست که با توجه به پیچیدگی هایی که در جامعه امروزی پیش می آید ممکن است مقداری، آن قطعیت خیلی از فضاها را برای برخی معماران از بین ببرد یا آن اصل عدم قطعیت و یا تفکر فلسفی کوانتومی هم ممکن است ایجاد زمینه هایی را بکند که قطعاً در فرایند معمار مجبور بشود که برای کامل کردن طرح خودش یک سری اصلاحات را در طرحش ایجاد کند. من فقط خواستم این نکته را بگویم، این دیدگاهی را که دوستان اشاره کردند خیلی متنوع است و مثالی که روی کاغذ طراحی در رستوران تا آن آخرین لحظه ممکن است کانسپتتان حفظ بشود ولی نه الزاماً همیشه این طوری باشد ممکن است کانسپت با توجه به تغییر داده و شرایط محیطی یک طرح خوب برای اینکه خودش را انطباق دهد تغییراتی در راستای ژنتیک خودش داشته باشد.

محمودی: آقای مهندس کرامت با توجه به پشت صحنه بسیار فعال و زنده ای که دارید سؤال بعدی را باز هم از خود شما شروع می کنیم. اشاره ای که شما سه بزرگوار روی کانسپت داشتید الان نگاه شما چیست؟ آیا کانسپت تنها برای بناهای بسیار شاخص که المان شاخصی هست یا بنای عمومی یا می تواند برای بناهایی که خیلی عملکردی هم هستند باشد؟

کرامت: اتفاقاً اگر دقت فرموده باشید من سعی کردم از ابتدا به همین نکته اشاره کنم مخصوصاً در جمله‌ی قبلی خودم که گفتم مدیریت صحیح داده به منظوری قسمتی از داده‌ها که قسمت مهمی هم هست برای یک معمار به اطلاعات و داده‌های مربوط به عملکرد برمی‌گردد یعنی وقتی که شما برای پاسخ به آن نیاز معماران و همان سؤال اصلی که دوستان اشاره کردند بحث عملکرد، اولویت پیدا می‌کند و بار اصلی اطلاعات و داده‌های مورد نیازی که می‌تواند به کانسپت شکل بدهد ممکن است برخی در قسمت عملکرد باشد. بنابراین آن هم بخش مهمی از نیروهای ایجادکننده‌ی کانسپت است. بلکه مقدار این اشکال در دانشجویان و خیلی از طراحان هست که کانسپت را در اثرها و معماری‌های مونومنتال می‌بینند اما از دید من این گونه نیست من فکر می‌کنم که حتی یک ایستگاه راه‌آهن یا یک ترمینال و یا حتی فرودگاه که یک پدیده کاملاً عملکردی است می‌تواند یک کانسپت خوب در معمار خوب ایجاد کند چون اشعه‌های اطلاعاتی به ذهن یک معمار ساطع می‌شود که معمار خوب می‌تواند آنها را برای یک کانسپت خوب شکل دهد.

محمودی: خانم دکتر شهبازی، آقای مهندس کرامت اشاره‌ای کردند که حتی بناهای عملکردی هم می‌تواند کانسپت خوبی داشته باشد و تأثیرگذار باشد تا آخر پروژه شما اشاره کردید که بعضی از دانشجویان حتی یک گل را به عنوان یک گل می‌گویند. من سؤال این است که آیا واقعاً فقط بناهای مونومنتال یا بناهای شاخص که مکان خاصی قرار گرفتند فرم بیرونی‌شان بسیار مهم‌تر از عملکرد داخلی‌شان است. از نظر شما آنها کانسپت مهم است یا برای مثال حتی یک بیمارستان هم باید کانسپت داشته باشد با اینکه بسیار هم عملکردی است؟

شهبازی: در مورد کانسپت به آن مفهومی که در ذهن بچه‌ها شکل گرفته است می‌توانم اشاره کنم که قدمتش خیلی قدیمی‌تر از اتفاقی هست که الان در کل دنیا می‌افتد. پیشنهاد من این است که ما برای اینکه معماری‌مان با معماری دنیا بیشتر همگام شود سمت عقلانیت پیش برویم و آن دید فوق‌العاده شاعرانه‌ای که در بحث کانسپت هست مقداری تعدیل شود. در مورد اینکه فرمودید کانسپت را برای بناهای عملکردی هم استفاده می‌کنند با توجه به توضیحاتی که دادم فکر می‌کنم که بلکه ما الان با مفهوم برنامه‌دهی در معماری مواجه هستیم که یک سری داده‌های کمی هستند مثل سایت، اقلیم، دید و منظر، تاریخ، دسترسی‌ها و تیپولوژی ساختمان یعنی همان استفاده‌ای که از نوع ساختمان می‌شود و بعد دیگری که مطرح هست باور طراح است، نیازهای مشتری و ساختمان، مکان پروژه، بودجه اینها مسائلی هستند که برای پروژه محدودیت ایجاد می‌کنند و یک سری داده‌های کمی به طراح می‌دهند، که حالا طراح در طی فرایندی که برای حل آن مسئله برای خودش در پیش می‌گیرد به یک سری راهبرد کیفی می‌رسد که ما اینجا می‌توانیم بگوییم کانسپت است و در مورد پروژه‌های عملکردی هم کاملاً قابل استناد و استفاده است. مسئله‌ای که بسیار اهمیت دارد سایت پروژه هست که در ارائه کانسپت بسیار اهمیت دارد، باز دید طراحان به سایت خیلی دید تقلیل یافته‌ای هست یعنی صرفاً تنها می‌گویند برای مثال جهت باد و جهت نور را می‌بینم که این یک تحلیل سایت نیست تحلیل سایت به این نحو هست که نیروهایی که در پروژه تأثیرگذار هستند را در نظر می‌گیریم کاری که حتی لوکوبوزیه انجام داد تحت عنوان *an analysis of form* و روی یکی از پروژه‌هایش نشان می‌دهد که چه نیروهایی از سایت مثل مسائلی که اشاره کردم دید و منظر، دسترسی‌ها، تاریخ سایت و فرهنگ سایت روی طراحی پروژه تأثیر می‌گذارد و پروژه می‌تواند عملکردی باشد یا حتی پروژه‌ای باشد که خیلی نمادین باشد. پس آن تحلیل سایت نقش بسزایی در توسعه مفهوم کانسپت در پروژه‌ها دارد و به نظر من اصلاً نوع پروژه متفاوت نیست. در نهایت ما اگر کانسپت را یک رویکرد، مفهوم و یا اسکلت طراحی‌مان بدانیم چه پروژه بخواهد عملکردی و یا نمادین باشد جایگاه خودش را حفظ می‌کند.

محمودی: خانم مهندس تقی بیگی شما یک مثال‌های قشنگی را زدید که در بعضی وقت‌ها بین معماران و دوستان معمار به عده‌ای ایده‌پرداز و به عده‌ای اجرایی گفته می‌شود و گفتید که این دوتا باید باشند و بعد به مسجد شیخ لطف‌الله یا مسجد شاه اشاره داشتید و گفتید هرکسی که مسلمان هم نباشد آنجا یاد خدا می‌افتد. همین‌طور هم من که مسلمان هستم در کلیسای نور که آندوتادائو طراحی کرده است. با وجود اینکه برای مسیحیان است، رفتم آنجا را دیدم متوجه شدم که آنجا بسیار فضای الهی است. پس این کانسپت از معماری گذشته‌مان بوده و بهترین کانسپت را ما در میدان نقش جهان داریم که این چهار عنصر کجاها قرار گرفتند. رنگ که در صحبت

شما بوده در این میدان تا کجا می‌آید، فکر نمی‌کنم شاه‌عباس تا این اندازه پول کم داشته که یک میدان را کاشی‌کاری نکرده است و تنها سردرها را انجام داده باشد. دیدیم که آن رنگ لطیف در مسجد شیخ لطف‌الله هست ولی در مسجد امام کمی غلیظ‌تر و بهتر و در سر در بازار بسیار کمرنگ‌تر شده است. بنابراین کانسپت با آن اشارات بسیار قشنگی که شما داشتید، معماری که قوی باشد همه آیت‌ها را ذهنش دارد و حتی اگر روی یک دستمال سفره‌ای کانسپتی را بکشد همه‌چیز در ذهنش است و کمرنگ نمی‌شود. در نتیجه اگر آن معمار معروف حتی روی بنای کوچکی که شاخص هم نباشد کار کند آیا از نظر شما احتیاجی به کانسپتی هم هست؟

تقی بیگلر: خیلی ممنونم این خیلی سؤال خوبی هست و من خیلی خوشحال هستم که در آخر بحث قرار گرفتیم چون می‌خواهم راجع به یک سری موضوعاتی که دوستان من مطرح کردند صحبت کنم و فکر می‌کنم حتی هدف داشتن میزگرد هم همین تقابل اندیشه است. من برخلاف صحبت آقای مهندس کرامت که من خیلی ارادت خدمتشان دارم و خیلی وقت‌ها من فکر می‌کنم همین تقابل اندیشه‌ها ما را می‌تواند از هم سویی به سمت جلو ببرد و همین تضادها می‌تواند موضوع را روشن و شفاف‌تر کند. می‌خواهم بگویم یکی از خطاهایی که خانم دکتر شهبازی هم به آن اشاره کردند که در ذهن دانشجویان هست و مورد نقد ایشان بود این است که خیلی از دوستان جوان ما فکر می‌کنند که معماری کانسپچوئال یعنی یک معماری تندیس گونه در حالی که کانسپت به معنی تندیس‌گونه‌گی یا عجیب‌وغریب بودن لزوماً نیست. کانسپت در واقع ایجاد یک حس و حال است و باز موردی دیگر که خانم دکتر شهبازی اشاره کردند بحث عقلانیت و شاعرانگی بود و نظرشان این بود، ما به خاطر هم سو شدن با دنیا بهتر این است که از شاعرانگی به سوی عقلانیت حرکت کنیم. من به عنوان یک ایرانی که زبان فارسی را عمیقاً دوست دارم و می‌دانم که تا چه اندازه زبان شیوا و پر امکانی هست یک جایگاه ویژه‌ای برای شاعرانگی قائل هستم و به شاعران سرزمینم افتخار می‌کنم. شاعرانگی قدر می‌خواهد و هر کار متفاوتی لزوماً شاعرانه نیست و شاعر خوب هم شاعری نیست که دیمی حرف بزند وقتی حرف می‌زند تا قرن‌ها بعد شما می‌توانید در آن شعر تأمل کنید و از آن می‌توانید مفهوم خارج کنید و به یک سری مفاهیم پیچیده عمیق اشاره می‌کند. بنابراین شاعرانگی را در برابر عقلانیت قرار ندهیم. من صحبتی که با بچه‌ها دارم این است که ما می‌خواهیم از فرم یا عملکرد شروع کنیم، هر کسی هر طوری که راحت است همان کار را انجام دهد و معتقدم به تعداد معماران جهان روش برای طراحی وجود دارد. ولی آنچه مهم است این است که طراحی حاصل یک نوع پاس‌کاری تویی بین قلب و مغز هست که تو قلبم موضوعی پیدا می‌شود و رنگی می‌گیرد که بعد باید پرت کنم سمت مغز که آن هم ساماندهی و تغییری می‌دهد و گوشه‌ای را تنظیم کند. مجدد به سمت قلب بفرستد، از تعامل بین قلب و مغز است که یک معماری خوب به وجود می‌آید. این را می‌خواهم بگویم که شاعرانگی نه تنها در مقابل عقلانیت نیست بلکه اوج پیچیدگی و عمق عقلانیت است. موضوع بعدی راجع به کانسپت در هر پروژه‌ای می‌خواهد باشد یا نه. یک‌زمانی مادر بزرگ من تعریف می‌کرد لباس را وصله می‌زدند و همان لباس را می‌پوشیدند، لباس کهنه و پاره شده را می‌دوختند و لباسی ممکن بود حتی وصله بخورد. چرا؟ لباس چه بود؟ یک پوشش عملکردی بود که آدم‌ها را از سرما و گرما حفظ می‌کرد و مثل الان کارخانه‌هایی که تولید صنعتی کنند و پارچه تولید کنند نبود و پارچه بسیار به‌زحمت دست‌بافت تهیه می‌شد. پس طبیعی بود که بسیار ارزش داشت و به هر شکلی بود و برای کسی اصلاً مهم نبود که من اصلاً الان استریل لباسم چیست و آیا لباسم به من می‌آید، به صرف اینکه شسته و اتو شده باشد این دیگر آخر خوشبختی آدم‌ها بود. الان من یک لباس نو و تازه‌ای برای بچه‌ام می‌گیرم خیلی هم شیک و امکان هم دارد خیلی گران خریده باشم نگاه می‌کند و داخل کمدش می‌گذارد و می‌پرسیم که چرا آن را نپوشیدی می‌گوید من دوستش ندارم و نمی‌پوشد. باز کاملاً قابل استفاده، نو و شیک هم هست که می‌گوید به من نمی‌آید یا این استایل من نیست.

می‌خواهم برای معماری هم بگویم که ما الان در هزاره‌ی سوم هستیم و همان اتفاق دارد می‌افتد. یک‌زمانی معماری یک سرپناه بود جایی بود که من زیرش بخاری روشن کنم و باران روی سرم نخورد که بتوانم شب در یک فضای امنی بدون اینکه نگران آمدن مار و ببر و پلنگ باشم بخوابم. ولی معماری الان این نیست معماری یک‌چیزی هست که باید من را راضی کند برای اینکه در آن قرار بگیرم. اینکه من را راضی کند کاملاً بستگی دارد به من و معیارهای من ممکن است چیزی برای شما خیلی رضایت‌بخش باشد ولی برای من نوعی نباشد و یکی دیگر این هست که ما با این انفجار جمعیتی که داریم و این بلایی که به سر کره‌ی زمین مان آوردیم.

دیگر این مفهومی که ما در تهران ساختمان ۱۴ سال ساخت را به عنوان ساختمان کلنگی می‌دهیم واقعاً یک ایده‌ی بسیار پس رفته‌ای هست یعنی الان دیگر قرار است در جهان با تکنولوژی که ما داریم و محدودیت منابعی که ما داریم ساختمان‌هایی ساخته بشوند که دست کم یک قرن روی پا باشند من امروزه قرار است چه چیزی بسازم که نوه و یا نتیجه‌ی من هنوز رغبت داشته باشد و از بودن در این ساختمان لذت ببرد چون اگر رقابتی نداشته باشد دیگر داخل این ساختمان نمی‌آید به این نکته توجه کنیم که مجبور نیست که بیاید، کما اینکه مجبور نیست آن لباس کهنه را بپوشد. قطعاً معماری باید یک انعطافی داشته باشد نتیجه‌ی من عیناً در همین فضا نخواهد بود و قرار است یک سری تغییراتی در آن روی خواهد داشت ولی چه چیزی در آن باید باشد که هنوز زمان آن باید جذابیته داشته باشد که به این منتقل بکند بنابراین این را می‌خواهم بگویم که ما حتی در پروژه‌های بسیار کوچک مقیاس هم از این بعد قرار نیست. صرفاً عملکردی برخورد کنیم و تنها به نیازهای اولیه پاسخ بدهیم ما الان باید پاسخی به نیازهای مامورایی و سطح بالاتری داشته باشیم برای اینکه بتوانیم معماری‌مان را مانا کنیم که مخاطب‌مان با آن معماری ارتباط برقرار کند و فضا را دوست بدارد و حتی شاید به آن افتخار بکند و حتی به عنوان یک پیشینه از آن داشته باشد و به نظرم به ناگزیر حتی در پروژه‌ی بسیار کوچک مسکونی هم اگر ما این را در نظر بگیریم در واقع این رمز مانایی پروژه‌ی معماری می‌شود و با کره‌ی زمین در شرف نابودی ما به‌طوری همراهی است.

محمودی: خانم مهندس تقی بیگلو بحث را مجدد از خود شما با صحبت خودتان شروع می‌کنیم که بحث آن قلب و مغز بود ولی فکر می‌کنم که اگر به فرض شما پروژه‌ی سر در دانشگاه تهران را می‌خواستید شروع کنید از قلبتان بیشتر از مغزتان استفاده می‌کردید. ولی این ارتباط را از قلب و مغز یعنی احساس و بحث عقلانی و عاطفی باید هر دو تا باشند که همان فرم و عملکرد، هویت و ساختار از این ارتباط عقلانی و عاطفی می‌شود که خود همین هم ما باز در میدان نقش جهان داریم از نظر عملکرد کاملاً درست از نظر عملکرد جواب می‌دهد مخصوصاً قبل از اینکه ما در آن درختکاری و حوض بگذاریم و تغییر شکل بدهیم ولی از نظر فرم بسیار قوی‌تر بوده و اشاره‌هایی که کردید روی نمونه‌های مختلف کاملاً معلوم بود که پس هر دو لازم است و حتی در یک مجموعه‌ی مسکونی کوچک هم نیاز هست.

یک اشاره‌ی قشنگی هم کردید برای لباسی که وصله زده می‌شود ما دو جور لباس را وصله می‌زنیم یکی به دلیل فقر وصله می‌زنیم ببرمش به مسکونی می‌شود همان سرپناهی که شما به آن اشاره کردید یکی دیگر اینکه آن لباس آن قدر با ارزش است که به وصله زده می‌شود این را در گذشته‌ی ایران داشتیم و در دنیا در تمدن‌های بسیار بزرگ وجود دارد یعنی در ژاپن اگر یک ظرف چینی بسیار با ارزش نه از نظر قیمت بلکه از نظر هویتی، شکلی و تاریخی که حتی این برای چه کسی بوده و از چه کسی رسیده است. اگر بشکند دور نمی‌ریزند با طلا این را به هم وصلش می‌کنند و می‌گویند که ارزش این بالاتر می‌رود و از آن نگهداری می‌کنند. کانسپت اگر قوی باشد حتی یک واحد مسکونی را می‌توان مرتب به آن رسید و به‌روز کرد چون در اصل و پایه درست بوده است. آیا خانم مهندس تقی بیگلو شما با صحبت من موافق هستید؟

تقی بیگلو: کاملاً.

محمودی: بحث را باخانم دکتر شهبازی ادامه می‌دهیم. نظر شما چیست؟

شهبازی: با توجه به انتقادی که خانم مهندس تقی بیگلو به صحبت‌های من داشتند من اشاره کردم شاعرانگی باید تعدیل شود نه حذف، عقلانیت هم کمی اهمیت بیشتری پیدا کند. در جامعه‌ای که ما الان هستیم فکر می‌کنم در برطرف کردن اولین نیازهای کاربر الان مشکل داریم تا بخواهیم به بقیه برسیم. صحبتی که من همیشه با شاگردانم داشتم می‌گفتم علت اینکه ما در ایران معمار تأثیرگذار در بستر جهانی نداریم چیست؟ وقتی که آنقدر در کلاس‌ها از کانسپت صحبت می‌کنیم چرا کانسپت‌هایی که ما در نظر گرفتیم کانسپت های قوی‌ای نیستند ریشه‌اش از کجا می‌آید شاید از این است که ما بستر نظریه‌پردازی مستقل برای مملکت خودمان نداریم که از آنجا بخواهیم مفاهیم را برداشت کنیم.

آقای دکتر محمودی شما فرمودید در بحث مقیاس بزرگ و یا خرد می‌تواند کانسپت مطرح باشد یا نه. خوب قاعداً با مثالی که شما و خانم مهندس تقی‌بیگلو زدید قطعاً در مقیاس خرد هم این مفهوم وجود دارد چون کانسپت طبق تعریفی که ما داریم در واقع ستون فقرات و شاکله اصلی یک پروژه است که آن پروژه می‌خواهد مقیاس وسیع یا خرد باشد. یا مانند مثالی که زدم مانند دانه‌ی بذری که کاشته می‌شود و از رویشش ما نتایج خیلی مختلفی می‌بینیم پس چه مقیاس خرد و چه کلان و یا حتی می‌تواند طراحی یک خودکار که کانسپت داشته باشد ما در طراحی یک خودرو کانسپت می‌بینیم.

مثلاً می‌بینیم خودروی BMW کانسپت ۲۰۲۱ خود را بیرون می‌دهد در حالی که هنوز ساخته نشده یعنی مفهوم کانسپت در آنجا متفاوت است. پس در مقیاس و خرد و کلان این بحث کاملاً هنوز این وجود دارد و همین‌طور هم ادامه خواهد داشت.

محمودی: آقای مهندس کرامت نظر شما هم همین است که در بنای کوچک هم می‌تواند کانسپت باشد؟ در صحبت‌های خانم دکتر شهبازی اشاره‌ای کردند که چرا ما معمار شناخته نداریم این هم یک بحث دیگری هست که من فکر می‌کنم در دوران معماری معاصر در ایران و کشورهای همسایه اصلاً ما معمار شاخصی نداریم. چون متأسفانه روی این بحث کانسپت اصلاً فکر نکرده‌اند و حتی در دانشگاه‌های امروزی ما عده‌ای مخالف این هستند همان اشاره‌ای که خانم مهندس تقی‌بیگلو داشتند که می‌گویند نه شما نقاشی می‌کنید یا حتی عده‌ای می‌گویند شما اجرایی می‌بینید.

شما نظرتان چیست آقای مهندس کرامت آیا در یک پروژه‌ی کوچکی اگر یک معمار قوی باشد می‌تواند کانسپت داشته باشد؟ یا اصلاً نیاز هست یا نه؟

کرامت: بله من عرض کردم که دقیقاً در هر تفکر در حل هر مسئله‌ی معمارانه‌ای چه فضای کوچک و یا بزرگ باشد کانسپت وجود دارد و آن برداشتی که خود بنده عرض کردم و آن تعاریفی که خودم از کانسپت دارم چون برای پاسخ دادن و یک نیاز معمارانه کانسپت را به کار می‌گیریم و کانسپت آنجا به وجود می‌آید. برای هر واحد کوچک هم کانسپت قطعاً وجود دارد و باز هم تأکید می‌کنم بحثی که وجود می‌آید. خانم دکتر شهبازی و خانم مهندس تقی‌بیگلو به درستی اشاره کردند همه‌ی این مسائل در کنار هم است. یک شعر درست شعری است که اتفاقاً عقلانی باشد و این خیلی نکته درستی است که نگاه کنید شما اگر احساساتان هم درست باشد به نظر من البته یک احساس عقلانی و منطقی است و در مورد پاسخ به یک کار طراحی درست که بخواهد زیبا هم باشد آن منطقی بودن و آن تناسباتی که واقعاً می‌شود آنها را هم حتی مورد بررسی قرار دارد. می‌بینیم که یک عقلانیتی و یک زیبایی در آن است مثل موسیقی بین فرکانس‌های قشنگ نت‌های موسیقی که از نظر فیزیکی هم قابل تحلیل است برای معماری هم این وجود دارد. آن زیبایی وقتی زیباست که آن تناسبات قابل محاسبه‌ای که حتی کامپیوترها هم می‌توانند در آینده آن را تحلیل کنند وجود داشته باشد.

بنابراین من همه‌ی اینها را یکی می‌دانم و نمی‌خواهم تفکیک کنم. برای من کانسپت عقلانیت و احساس برای یک هنرمند و موفق باهم یکی هستند نمی‌شود اینها را از هم جدا کرد چیزی که زیبا هست هم نکاتی را دارد که به عقلانیت و تناسبات برمی‌گردد و به خاطر همین هم هست که ما احساس خوبی داریم و در مورد معماری هم دقیقاً همین‌طور هست یعنی وقتی تمام داده‌ها و تمام اطلاعات سایت زمین، تاریخ، هویت و تمام مسائلی که هست را یک معمار خوب ببیند و آنها را در ذهن خودش ساماندهی کند و به یک نتیجه‌ی خوب برسد می‌توانیم بگوییم کانسپت خوب، موفق و یک طرح خوب از داخلش در می‌آید این نکته‌ای بود که خواستم بگویم.

محمودی: صحبت را با خانم مهندس تقی‌بیگلو ادامه می‌دهیم و اتفاقاً صحبتی که در مورد شاعری بود من یک نگاه دیگری دارم الان اگر می‌گوییم خیلی بحث شاعرانه شده برای اینکه هرکسی که الان شعر هم بلد نیست الان شعرهایش را می‌شنویم و جایگاه شعر پایین آمده است. ولی جایگاه کسی مثل حافظ، خیام و سعدی پایین نیامده است. مانند همین را هم در معماری داریم الان هر معماری بدی هم وجود دارد بالاخره می‌بینیم که بی کانسپت است یا حتی کانسپت بدی دارد که الان اکثر کارهایمان کانسپت بد دارند. ولی به گذر زمان اگر نگاه کنیم در گذشته آن معماری‌های خوب مثل شاعران خوب که شعرشان ماندگار شده است معماری‌اش هم ماندگار شده است و نه فقط درشت‌ها و درشت‌دانه‌ها بلکه کانسپت ریزدانه‌ی شهر یزد همه مانده است. بنابراین برای شعر هم همین‌طور

است. برای هنر راه‌های مختلف هم همین است آن چیزی که امروز داریم خوب و بد همه را می‌بینیم و به مرور زمان بدها کنار می‌روند و آن اصلی‌ها می‌ماند دلبش هم‌فکر می‌کنم در گذشته است که در گذشته چیزهایی که مانده از موسیقی، شاعری، معماری، شهرسازی آن‌هایی بود که کانسپت درست، حسابی، قرص و محکمی را داشته است.

خانم مهندس تقی‌بیگلر صحبت را مجدد با شما شروع می‌کنیم. اینکه برای کانسپت آیا یک معمار خوبی که می‌خواهد کانسپت را در آن ایده‌ها، ایده‌های پنهان و آرزوهایش را به یک بنا یا یک مجموعه تبدیل کند بحث‌های سازه، تأسیسات، برق و مکانیک مزاحم است یا نه؟ آیا تأسیسات که نیاز بنا است جلوی کانسپت خوب را می‌گیرد یا نه؟ آیا یک معمار باید با اینها جلو برود؟ چرا بناهایی که ما داریم کانسپتی روز اول خوب بوده ولی وقتی اجرا شده دیدیم اتفاقات دیگری افتاده که اتفاقاً مورد نیاز هم بوده است بالاخره ساختمان باید خنک هم می‌شد نظرتان چیست؟

تقی بیگلر: این سؤال بسیار خوبی هست آقای دکتر محمودی شما می‌گویید ساختمانی که ساخته شده است، یک گوشه‌اش خراب شده است من می‌گویم که پروژه‌های لطیف و جذابی که دردمندانه بر روی کاغذ باقی ماندند که همه‌ی معماران این تجربه‌ی دردناک را دارند کارهای خیلی خوبی می‌کشند که خیلی هم دوستش دارند ولی امکان اینکه ساخته بشوند برای آن پروژه پیش نمی‌آید چرا این اتفاق می‌افتد؟ خانم دکتر شهبازی فرمودند در تیپ‌های شخصیتی که شانزده نوع هست تیپ معمار را اتفاقاً خیلی تیپ عقل‌گرا می‌دادند که برای من هم اولش عجیب بود که چرا این‌جوری می‌دادند؟ برای اینکه پروژه و طرح معماری اگر قابلیت تحقق‌پذیری نداشته باشد یک پروژه‌ی شکسته خورده هست برای همین است که یک معمار حواسش باید به اقتصاد، تکنولوژی و مکان ساختش باشد. برای همین است که معمار باید سازه و تأسیسات را بداند و تمام این‌ها مهم است. چند وجهی بودن معمار بسیار مهم است در اینکه پروژه‌ای که ساخته می‌شود برایش از نوع مشکلاتی که ذکر شد به وجود نیاید. خیلی مهم است که یک معمار همان قدر که به مسائل زیباشناسانه هنر، فلسفه، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی احاطه دارد همان اندازه هم در بعد دانش فنی تسلط و آشنایی عمومی داشته باشد ولی از یک بعد دیگر هم می‌خواهم این موضوع را بررسی کنم که پروژه‌های بزرگی که امروزه در دنیا ساخته می‌شود و موفق ارزیابی‌اش می‌کنیم این‌ها ماحصل کار کردن یک گروه هستند. در واقع یک کارگروهی خوب و هم سو متشکل از آدم‌هایی هست که باهم زبان مشترک دارند، همدیگر را می‌شناسند، می‌فهمند و از خواسته‌های هم شناخت دارند و این منجر می‌شود به اینکه یک اثر معماری خوب و چند بعدی در همه جوانب به‌درستی بالا بیاید. من فکر می‌کنم که یکی از ضعف‌هایی که باعث می‌شود که معماری‌مان شاید در آن مقیاسی که خانم دکتر شهبازی فرمودند خیلی مطرح نباشد این نیست که ما شاید خیلی بعد شاعرانه را به آن می‌پردازیم یا با روحیات شرقی‌مان جلو می‌رویم. الان آن قدر دنیای فن و تکنولوژی گسترده‌ی پیدا کرده که دیگر شما نمی‌توانید تصور کنید مثل زمان شیخ لطف‌الله یک آدم کامل از جزییات مصالح و ملات ساختمانی آگاه باشد تا طرز پخت کاشی و... (مثلاً چه رنگ لعابی را بزند می‌رود، داخل کوره چه رنگی در می‌آید) خیلی دنیا وسیع‌تر از این است. یکی از مهارت‌هایی که متأسفانه در جامعه‌مان بسیار ضعف داریم روحیه‌ی همکاری تیمی است. قطعاً یک عده‌ای مسائل فنی را خوب می‌توانند حل کنند و یک عده‌ای به اقتصاد پروژه خیلی مسلط هستند. اینکه ما انتظار داشته باشیم تمام اینها در یک نفر جمع شده باشد نیست ولی در واقع آن چیزی که ما کمبودش را داریم این است که یک مجموعه‌ای که می‌خواهد یک معماری خوب تولید کند این است که باید تمام این وزنه‌ها را کنار هم در اختیار داشته باشد. برای اینکه ماحصل کار آن چیزی که باید بشود.

محمودی: ادامه‌ی صحبت را با خانم دکتر شهبازی جلو می‌بریم. نظر شما این بود که آن معمار واقعاً باید تأسیسات و برق هم آشنایی داشته باشد و در کانسپتش ببیند و گفتید که هم فکری تیمی و اینکه ما ایرانی‌ها نباید هم‌فکری جمعی‌مان را پنهان کنیم. خصوصاً در دوران معاصر بسیار ضعیف شده است و حالا به کار طراحی و معماری در مشاوره‌ها و حتی دانشگاه‌ها برسانیم. پس می‌بینیم در این جایگاه‌ها این ارتباط کاملاً قطع است و به همین دلیل اگر یک کانسپت خوبی هم وجود دارد در اجرا این بناهایی می‌شود که مشاهده می‌کنیم.

خانم دکتر شهبازی نظر شما چیست؟ آیا واقعاً تأسیسات برق، مکانیک و سازه از یک کانسپت خوب جلوگیری می‌کند یا اگر کانسپت خوبی وجود دارد طراح از اول روی بحث‌های سازه‌ای و تأسیساتی فکر کرده است یا نه؟

شهبازی: آقای دکتر محمودی همان‌طور که از اول بحث‌ها اشاره کردیم کانسپت درواقع آن خط فکری منسجمی است که تا انتهای پروژه باقی می‌ماند و شاخه و برگ پیدا می‌کند. مواردی مثل سازه، تأسیسات و اصولی که در اجرای ساختمان تأثیرگذار هستند در واقع با اشاره‌ای که شما کردید بحث خرد جمعی بین طراح سازه و مهندس تأسیسات تا حد زیادی برایش جواب پیدا می‌شود. کانسپت اگر برگرفته از تفکر یک طراح خبره باشد یعنی شخصی که تا حد نسبی تسلط بر امور سازه‌ای یا تأسیساتی در حدی که بداند در طرحش کجا می‌خواهد خلل ایجاد کند یا در مسیر طرحش پیش برود منافاتی با کانسپت ندارد. کار ما از مهندسان سازه و تأسیسات سخت‌تر است از این جهت که آنها روی بحثی که صرفاً خودشان کار می‌کنند تخصص دارند ولی خب معماران باید به تأسیسات و سازه هم مسلط باشند تا حدی که آن کانسپت را خوب اجرایی کنند.

محمودی: بسیار نظر جالبی داشتید و خیلی صحبت‌ها خوب بود. زمان خیلی کم است. آخرین سؤال را مطرح می‌کنم. خانم مهندس تقی‌بیگلر، از نظر شما کانسپت در فضای آموزشی در رشته‌ی معماری در چه سال‌هایی باید پررنگ‌تر باشد و از کجا باید شروع شود؟ آیا از همان سال اول و ترم اول یا اینکه سال‌های آخر؟ کلاً کانسپت مزاحم است؟ نظر شما چیست؟

تقی‌بیگلر: بخش کوچکی را از قسمت قبل من به شما بگویم این است که مهندس سازه و تأسیسات‌مان هم باید راجع به کانسپت طراحی ما توجیه شود. وقتی با مهندس سازه‌ای در حال کار کردن باشیم قرار نیست که مهندس محاسب تنها باشد بلکه مهندس طراح است. خیلی وقت‌ها خود کانسپت معماری باعث می‌شود که یک معمار وارد وادی‌های دانش فنی شود و اطلاعات جدید و به‌روز کسب کند به بیانی هر دو سو باید با هم و کنار هم باشد و پیش‌بینی سازه و تأسیساتش باید در مراحل اولیه قبل از اجرایی شدن کار و قبل از اینکه پروژه خیلی پیش برود رو به جلو باشد حتی خیلی وقت‌ها قبل از تصمیم‌گیری راجع به ارتفاع بنا و... این مسائل باید به موقع دیده شود برای اینکه آن اتفاقات ناخوشایندی که گفتید نیفتد.

حال در مورد فضای آکادمیک من به شما بگویم داستانی که اتفاق می‌افتد عمدتاً دانشجویان ما از فضای دبیرستان، فیزیک، شیمی، مثلثات و هندسه‌ی تحلیلی وارد دانشکده‌ی معماری می‌شوند و یک وادی تازه محسوب می‌شود. برای خود من به‌شخصه خیلی این موضوع عجیب بود و فکر کنم تا دو سال اول گیج بودم که چرا اصلاً به اینجا دانشگاه می‌گویند؟ آیا اصلاً به اینجا می‌گویند دانشگاه!!! چون ذهنیت در این رابطه چیز دیگری بود و دانشجویی که با آن پیش‌زمینه وارد این حوزه می‌شود نیاز به یک زمانی دارد برای اینکه در ذهنش یک طبقه‌بندی برای این نوع تفکر تازه به وجود بیاید و این پیش‌زمینه‌ها چیست؟

اول از همه دانشجو باید گنجینه‌ی ذهنی‌اش را با اطلاعات معماری پر کند، بهترین راه هم بازدید حضوری هست. بعد از آن دیدن عکس و فیلم هست و بعد هم نقشه‌ی ساختمان‌های مختلف را ببیند. در دومین مرحله باید چرایی‌های معماری را خودش دریابد. باید بداند که وقتی یک فضا یا تصویر را می‌بیند بتواند آن چرایی‌ها را تحلیل کند که به چه دلیلی این شکلی شده است. بعد باید حس زیباشناسانه‌اش رشد کند که متأسفانه در این زمینه هم علی‌رغم پیشینه خیلی قوی که داریم نسل‌های جدید خیلی ضعیف هستند. اینکه شما بتوانید یک زیباشناسی درست را در دانشجو پرورش دهید یک کار بسیار زمان‌بر است.

نکته‌ی بعدی خودشناسی است. هرچند که کانسپت معماری محدودیت آن بنا هست ولی خیلی وقت‌ها شناخت ما از ذات‌ه و روحیات معمار است یعنی شما وقتی در کار آندو وارد می‌شوید می‌توانید درک می‌کنید که چگونه آدمی هست. قطعاً می‌توانید تشخیص دهید که آندو خیلی آدم برون‌گرایی و شاید آدم خیلی پرحرفی هم نیست و خیلی چیزهای دیگر را می‌توانیم از آن تشخیص دهیم. بنابراین دانشجوی معماری باید این فراغت و فرصت را داشته باشد که با خودش کنار بیاید و خودش را ارزیابی کند، بشناسد و ارزش‌هایش را درک کند.

می‌بینیم که دانشجویان دهان کسی می‌شنود معماری پایدار و می‌گویند من تمایل دارم که معماری پایدار کار کنم درحالی‌که پایداری در قلبش هنوز جا نیفتاده است و هنوز مدل زندگی‌اش، مدل زندگی پایدار نیست، بنابراین این‌ها در حد حرف باقی می‌ماند. تمام این‌ها باید جا بیفتد تازه آن دانشجویان باید تا بعد از اینکه خودش را شناخت، با جامعه و قشرهای مختلف مردم آشنا شود و در کنارش دانش فنی مثل اقلیم، المان‌های معماری و سازه را بفهمد. حالا یک پایه‌ای دارد که می‌شود به آن کانسپت گفت. ولی این به این معنی نیست که ما باید یک دوره‌ی چهار یا پنج‌ساله را سپری کنیم تا بعدش به دانشجویان کانسپت را بگوییم.

من در آموزش شیوه‌ای را خیلی می‌پسندم و آن شیوه‌ی تنها حرف زدن نیست بلکه شیوه‌ی پرسشگر هست. خیلی وقت‌ها آنچه من در ذهنم دارم که قطعاً محدودیت‌ها، ضعف‌ها، خطاها و شکست‌های خودش را دارد به‌جای آنکه منتقل کنم می‌توانم با پرسشی ذهن جوان مخاطب را فعال کنم و این پرسشگری باعث می‌شود که به راه‌هایی برسد که حتی من هم نرسیده‌ام و به جواب‌های ویژه‌ی خودش برسد که این آن هدفی هست که ما داریم. ما که نمی‌خواهیم از یک معمار مهم الگوبرداری کنیم و چندین تقلید از آن ایجاد کنیم بلکه می‌خواهیم هر آدمی آنچه خودش هست را به بهترین شکل بتواند در اثر معماری متبلور کند. بنابراین به نظرم می‌رسد که در آموزش معماری از همان روزهای اولیه با یک پرسشگری دقیق و اندیشیده شده می‌شود ذهن دانشجویان را به سمت کانسپت هدایت کرد.

نکته‌ی دیگری که می‌خواهم بگویم این است که کمی به پیچیدگی‌های ناخودآگاه توجه کند. خیلی وقت‌ها خطی که دانشجویان می‌کشند و نتواند در موردش حرفی بزند ولی چیزی در آن باشد که چشم یک فرد با تجربه آن را می‌بیند و همان موضوعی که شما می‌بینید می‌توانید شاخص کنید و به دانشجویان نشان دهید و هدایتش کنید که تا این ایده را تکمیل کند و این کانسپتش شود و در پایان ترم در می‌یابد که این کاری که کرده است کانسپت داشته و برای خودش بوده است، من به آن تحمیل نکردم و جزء عقاید من نبوده است و او فقط نمی‌دانست که آن کانسپت است.

در واقع من این را می‌خواهم بگویم که آموزش غیرمستقیم کانسپت از شروع ورود دانشجویان به دانشکده‌ی معماری اتفاق می‌افتد ولی این باید خیلی هوشمندانه باشد که بیهوده ذهن دانشجویان را پیچیده نکنیم و من خیلی معتقدم که آموزش معماری باید یک فرایند عاشقانه و لذت‌بخش باشد. در صورتی‌که خیلی از دانشجویان معماری تجربه‌ی یاس و اضطراب دارند چون که ما یک مفهومی که چندوجهی هست (همان‌طور که شما فرمودید هم ما لغت معادلی برای کلمه کانسپت نداریم) حالا من این مفهوم چندوجهی و گسترده را برای کسی که تا دیروز قوانین نیوتن و انتگرال را می‌خوانده چگونه بازگو کنم که دچار یاس و پیچیدگی نشود؟ این کارها نمی‌کنیم خیلی ساده با پرسشگری کاری می‌کنیم که در آخر خط می‌رسد به آن که کاری که انجام داده همان بوده و تنها اسمش را نمی‌دانسته چیست. به همین سادگی این می‌تواند جا بیفتد. ولی واقعاً موضوع بسیار پیچیده و بنیادی است که نباید مخفی بماند.

محمودی: خیلی جالب شرح دادید که برای دانشجویی که آمده و بدون اینکه برایش کانسپت را تعریف کنید چیست. اجازه دادید در آخر مراحل کار به او بگویید که کاری که کردی و این خطی که روز اول کشیدی و اثرش تا اینجا آمده است واقعاً کانسپت است و خودش یاد بگیرد.

اشاره‌ای هم کردید که از نظر آندوتادائو اگر هم او را نبینیم، وقتی وارد بنایش بشوید متوجه می‌شویم چه فردی با چه خصوصیتی توانسته آن بنا را انجام دهد یعنی بحث عملکرد جدا و بحث سازه و تأسیسات هم جدا می‌باشد ولی خصوصیات و روحی که آن فرد در آن بنا دمیده است بدون آشنایی با افکار آن داشته باشیم که در خیلی از معماران داریم و من اعتقاد دارم همه‌ی فارغ‌التحصیلان و دانشجویان دانشگاه تهران در تمام رشته‌ها کانسپت معماری‌هایشان معلوم است یعنی دانشجوی رشته‌ی معماری با دانشجوی همسایه‌اش که رشته‌ی ادبیات است یا حتی آن طرف حیاط که رشته‌ی حقوق بود، کانسپت این دانشجوی معماری معلوم بود و خودش این تفاوت را نشان می‌دهد.

خانم دکتر شهبازی نظر شما در رابطه با اینکه دانشجویان در دوران دانشگاه در چه زمانی باید با این کانسپت آشنا شود و آموزش ببیند چیست ؟

شهبازی: خانم مهندس تقی‌بیگلو اشاره‌های خیلی خوبی کردند که دانشجو وقتی از دوران دبیرستان وارد دانشگاه می‌شود، با یک چالش بسیار بزرگی مواجه می‌شود که اولین بار هم می‌آید و لفظ کانسپت توسط استاد بیان می‌شود ولی واضح تشریح نمی‌شود که یعنی چی و حتی شاید خود ما تا همین اواخر که داشتیم پژوهش می‌کردیم تا این حد در مورد کانسپت کنکاش نمی‌کردیم که این واژه چه مفهومی می‌دهد. اگر با آن بینشی که پیدا کردن راه‌حل مناسب برای مشکلات یک پروژه هست ما به کانسپت نگاه نکنیم از همان ترم اول در واقع دانشجو درگیر این مفهوم هست تا زمانی که پایان عمر کاریش باشد. من حتی حیطة‌ی آکادمیک را هم محدود نمی‌کنم یعنی از ابتدا تا انتها با این مفهوم درگیر هست و انتهایی ندارد.

خانم مهندس تقی‌بیگلو یک نگاه جالبی داشتند و کاملاً درست است. بعضاً ما مواجه هستیم که وقتی دانشجو به ما مراجعه می‌کند از استاد انتظار دارد که برای پروژه یک رویکرد تعریف کند یعنی از شخص و استاد این درخواست را دارد در صورتی که این با تفکر خلاق کاملاً در تضاد است و متأسفانه در حین دوران تحصیل دانشجو با اساتید مختلفی کار می‌کند و نگاه‌های مختلفی به آن تزریق می‌شود. که بعضاً می‌تواند نگاه درستی هم نباشند. شاید آن شیوه‌ای که ما سابق باید می‌داشتیم که از ابتدا دانشجو وارد استودیو استاد می‌شد و با خط فکری آن استاد جلو می‌رفت تا حدی درست بود که این بحران‌ها برای دانشجو پیش نیاید.

در نهایت صحبتی که من دارم این هست که طبق سؤال شما فردی که وارد رشته‌ی معماری می‌شود از ابتدا تا انتهایی دوران کاریش با مفهوم کانسپت درگیر هست و کارهایش را پیش می‌برد.

محمودی: آخرین صحبت را با همین نگاه از آقای مهندس کرامت داریم که کانسپت جایگاهش در دانشگاه و دوران آموزش کجا هست؟ در چه سال‌هایی بهتر است باشد یا نباشد؟ آیا باید در سال‌های بالا حذفش کرد؟ یا باید از اول باشد؟ نظراتان چیست؟

کرامت: من با این نکته به یک شکل دیگری می‌خواهم برخورد کنم. آموزش در شرق جهان هستی (ایران، چین، ژاپن و...) دقیقاً برای فراگیر آن یک مرحله‌ی را دیده است و من فکر می‌کنم این کاملاً درست است و آموزش هر مهارتی احتیاج دارد در ابتدا خرد شود. مخصوصاً در رابطه با دریافت مفهوم واژه کانسپت در معماری دقیقاً همان‌طور که دوستان هم قبلاً به آن اشاره کردند و آن دریافت لازم‌ه‌اش این است که شما این مهارت را داشته باشید، دانشجو مهارت این را داشته باشد که تمام آن داده‌ها را دریافت کند، بتواند درکشان کند و روابط بین آنها را پیدا کند. این روابط نیاز به آموزش دارد و چون خیلی گسترده است شرقی اینها را برای آموزش تکه‌تکه کرده است. به عنوان مثال موسیقی در ایران، تمام قطعات به گوشه‌های تقسیم شده در یک دستگاه هست که در عین حال بسیار هم گسترده هست ولی برای آموزش شما به صورت یک دفعه وارد یک تصنیف نمی‌شوید و باهم گوشه‌ها را کار می‌کنند. چه در ساز و چه در آواز، همین‌طور می‌بینید در آموزش‌های رزمی که از شرق آمده برای یک مبارزه ابتدا شخص را نمی‌فرستند جلو تا تنها مشت بخورد یا بزند. هر قطعه‌ای از حرکتش تفکیک می‌شود برای اینکه به آن مهارت برسد و همه‌ی این قطعات به همدیگر ربط دارند مثل دستگاه‌های موسیقی ایرانی گوشه به گوشه مثلاً نواز بخش درآمد بخوای تو برسی به قسمت گشایش یا حتی دستگاه ماهر اینها به هم وصل می‌شوند برای اینکه روابط فیزیکی صوت و فرکانس سبب می‌شود که اینها خوشایندتر کنار همدیگر باشند. این آموزش باعث می‌شود کسی که این‌ها را یاد می‌گیرد دقیقاً براساس همین در ذهنش ملکه شود و بعد می‌تواند به‌صورت خیلی خلاقانه آن گوشه‌ها را مثلاً در بخش خوانندگی انجام می‌دهند و به بداهه درست در کنار هم بچینند و کار قشنگی را ایجاد کند.

پس من هم خودم معتقدم برای اینکه این مهارت ایجاد شود در معماری باید آن بسته‌ها و گوشه‌های این توانمندی به دانشجو ابتدا یاد داده شود، وقتی کاملاً مهارت پیدا کرد تازه خودش به‌صورت پیش‌فرض می‌تواند این دریافت را داشته باشد و خلاقیت بعداً به وجود می‌آید. من نسبت به دانشگاه‌ها یا اساتیدی که همان ابتدا روش‌ها را بدون دانستن این مهارت‌ها و داشته‌ها می‌خواهند به دوستان تزریق کنند منتقد هستم و این فاجعه به وجود می‌آورد و یک نوع اعتماد به نفس کاذب در دانشجو به وجود می‌آورد که کار همان‌طوری که الان هست جلو برود یعنی هنوز مفهوم کانسپت را نمی‌داند. روی این موضوع پافشاری و تأکید می‌کند که نمی‌توان با آن صحبتی کرد. من روی این اساس خیلی اعتقاد دارم که مفاهیم هزار ساله‌ی آموزش را در معماری جدا نکنیم.

حتی آن نکته‌ای که خانم دکتر شهبازی اشاره کردند. من خودم در دفاتر مهندسان بزرگ چون تجربه‌ی عینی و شخصی داشتم این گونه نبود که شما اگر در دفتر یک معمار بزرگ هم مشغول بشوی بگویند خط بخشی، همان فرد حتی باور کنید می‌گفت که برای من چایی بیاور، کاغذ ببر، کالک ببر و سرفصل بنویس ولی ببینید که از مهارت‌های ابتدایی این اتفاق می‌افتاد تا کم‌کم به جایی می‌رسید که ما افتخار می‌کردیم که یک اتاق کوچک و حتی یک سرویس بهداشتی را در آن دفتر معماری طراحی کنیم. من فکر می‌کنم که کانسپت جای تفکر دارد و استفاده کردن از مفهوم کانسپت نیاز به این دارد که شما هم مقداری مهارت‌های اولیه به دانشجو داده باشید تا بتواند به درستی این دریافت‌ها را داشته باشد.

محمودی: همه‌ی شما بزرگواران صحبت‌های بسیار خوبی در خصوص کانسپت در دانشگاه‌ها، در فضاهای آکادمیک، در دوره و زمان‌های حرفه‌ای را داشتید. صحبت در مورد کانسپت در خارج از کشور و بناهای شناخته شده در داخل بود که بناهای قدیمی را اشاره کردید. صحبتی در آخر هم در خصوص این شد که در خیلی از پروژه‌های امروزی کانسپت خیلی خوبی وجود دارد ولی روی کاغذ مانده و اجرا نشده است و همه‌ی شما بزرگواران هم اعتقاد دارید که به دلیل بودجه نبوده است بلکه آن کانسپت با نگاه شما سه بزرگوار آن نکاتی را که اشاره کردید که هم به عقل و هم مغز اعتقاد دارد، باید هم زیبا، هم عملکرد و هم مفهوم را نشان دهد. پس معلوم است آن کانسپت را ندیده‌اند.

من را به این وا داشت که شاید جلسات بعدی را در خصوص مسابقات معماری که همه در خصوص کانسپت‌های پر آب و رنگی بگذاریم که وقتی به بهره‌بردار می‌گوییم به ما می‌گویند قابل اجرا نیست و به درد نمی‌خورد. همین صحبتی که شما خانم مهندس تقی بیگلر فرمودید که خیلی از طرح‌های خیلی خوب در ایران ما داریم که بر روی کاغذ مانده است.

من تشکر می‌کنم از شما سه بزرگواران جناب آقای مهندس محمدمیر کرامت، سرکار خانم مهندس نگاه تقی بیگلر، سرکار خانم دکتر مه‌تیا شهبازی و همین‌طور از جناب آقای مهندس خاکبان که مسئول مجله ایوان هستند و در تنظیم این برنامه‌ها کمک می‌کنند و پنجشنبه ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر از اینستاگرام مجله ایوان، کانال تلگرام اندیشکده هرم پی، آپارات و یوتیوب پخش می‌شود که این نشست با شما سه بزرگواران یک‌صد و پنجاه و سومین نشستمان بود.

تشکر می‌کنم از شما سه بزرگوار